

آخ آخ آخ

حیف و صد افسوس که به ننجونم قول شرف دادم.

روزی که اف به ابدم خورد و از زندون خلاص شدم، ننجونم که هیش وخ سابقه نداش بیاد جولوی زندون پیشباز، نه واس من، نه واس هیش کودوم از داآشام و حتی آقاجونم، اون روز اومده بود و چنبک زده بود لب جذول جوق، تا ما بیاییم بیرون.

تنگ غروبی، با دستای لرزون شمایل امیرالمونین، که یادگار ننه بزرگ خدایبامزش بود، گردنم انداختو یخمو گرفتو با بغض قسم داد به خاک هر چی مرد تو سینه ی خاک، که دیگه خلاف نکنم.

منم زانو زدم و گوشه ی چادر نمازشو گرفتم و های های مته ابر بهار اشک ریختم و غریبی مو فراموش کردم.

از اون روز یه خیط قرمز دور خلاف کشیدم و یه لنگه پا وایسادم پا قولم. جَخ تا همین اساعه.

آقاجونم خدا بیامرز، خاک واسش خبر نبره، ورد زبونش بود و میگفت فقط و فقط یه نصیحت بهت می‌کونم، ... اگه ضعیفه، بیشتر از راه پستو و مطبخو بلد بشه، یا یه وجب بالاتر از چاه خلا رو بتونه ببینه، فاتحه ی اون زندگی رو باس خوند. دیگه تو چار دیفاریت نسق کش می‌کنی، هیشکی دنبال سولاخ موش نمیگرده... دو تا چیز مال مرده قرض و زندون.

از تیر دوقولو تا سر پل جواتیه بگیر بروووو تا ته خانی آباد نو، اضغر طوطی و حسن لجن و حمید جنازه و عزت دسپاچه و بختی کازا و علی تروربست و غلام سوزوک و ممد روباه و تقی بی نظر و اکبر یاآلاهو مرتضی چربدست و احمد زاپاتا و محمودکمبود و امیر کینگ گنگ و عبدل آویزون همه و همشون بالا خواه ما درومدن که چی؟ ... ما دس رو زن بلن کردیم که کردیم. زنونو تو چادرچاقچور پیچیدیم که پیچیدیم.

زبون خوش که نعریم. پول رخت و لباس که نعریم. حوصله مسافرت و ددر دودور که نعدریم. فک فامیل و رفتاومد که نعریم. خونه و سفخ بالا سر دُرس حسابی که نعریم. خرید خونه و خوردو خوراک که نعریم. اثاث خونه و فرش زیر پا که نعریم. پوتر و سرخاب سیفیدابم که چیندشمون می‌کنه. ببینم، اگه کتکم نزنیم، ضعیفه از کجا بفهمه شوور و اق بالا سر داره؟

حالا اینا همش هیچ. ... به کنار ... یه حساب دو دو تا چار تاس. وختی این لچک به سرا گرد میشیننو وز و وز کله ماها رو بار میزنن، خوب بابا حکمن یه منظوری دارن.

پارساااااااااا پای دیگ نذری، نیمیدونم کدوم سنسای تو گوش منزل ما خونده بود که، دوره زمونه عوض شده. دوره ی گنده لات بازی تیموم شده. امروز روز با یه عریضه به عدلیه، دست بزنو قلم می‌کنن از هف جا که هیییچ، حقو از حلقومش میکشن بیرون. مملکت قانون داره.

دیدم به به بچم زبون وا کرده. گفتم ما اراده کردیم نفستو بیگیریم. ضعیفه رو تا میخورد زدم. جولو خورشید کبابش کردم ... تا مَر اومد که این زنه گونی پیازه این مرتیکه مُفنگی رحیم پشمک پُرش کرده بوده... ما خودمون سر مون تو حساب کتابه. قانون دونیم.

این نمیشه که اره و اوره و شمسی کوره بیاد و خرکش ما رو بچسبونه یسنه دیفار... تا الاهیه صب جز زدو گف غلط کردم و شیرکر خوردم.

برگشتم گفتم بهش ایجا زبون درازی موقوف. مردای این دوره زمونه اسمشون مرده. من اگه میزنمت؛ آخرش دستو میگیرم از زمین بلندت میکنم... زمین بوخور ولی دس مردای اینجا رو نگیر. اینجا چش تو چشم بشی مییاس، لشتو جم کنی بیری خونه بابای قراضت.

شالو کلا کردم و توی آسونه در واسادم و صدامو انداختم توی گلومو داد زدم: شب اومدم شومت گرمو چایییت تازه تازه دم باشه. ... پاشنه ها رو ور کشیدم، زدم بیرون تو کوچه نفس چاقیدمو به یاد بچه های زیر هشت زمزمه میکردم:

من آن مرغ سبک بالم گریزان آشیان از من
نه من از آشیان خوشحالمو نه آشیان از من

هنوز نفس تازه نکرده بودم که دیدم تو گرگومیشی، یکی لب قرنیز، رو پنجه نشسته و کتشو لول کرده رو دوشش، غوز کرده پُش به دهنه. ... صدامو که شنید برگشت. یه نظر دیدم فری نطافته. تا منو دید نیم خیز شد و گف: ناز نفست مرد. بیا که مادر زنت دوست داره، سر قسمت رسیدی. یه هزاری از موسیو گارنیک، عرق کیشمیش گرفتم، بیا که تکخوری نشه...

یه سفیدی سبک ریخ داد دسَم. منم گرفتم و گفتم:
روزگاری درختِ بیدی را میشکستند آنهایی میشکستند که زیر سایه آن می نشستند
آفاق را گردیده ام، مهر بتان ورزیده ام خوبان، فراوان دیده ام، اما تو چیز دیگری
اونان که میگویند برای شما میمیرند دورغ میگویند ... ما راس میگوییم که به عشق هم زنده ایم

قبل از آنکه به یاد هم بنشینیم، کنار هم بنشینیم

قدر آینه بدانیم چو هست ... نه در آن وقت که اوفتادو شکست

به سلومتی سه زن؛ مادرو ایالو مادرزن
به سلومتی سه دلاور؛ ریفیو پهلونو تکاور

سلومتی اون مردایی که از پُل نامردی رد نمیشن ولی توی دریای مردی غرق میشن.
سلومتی زنجیل که صد سال زیر برفو بارون میمونه، زنگ میزنه، می پوسه، ولی از هم جدا نیمیشه.
سلومتی دریا که هزار طوفانی میشه، ولی ماهیاشو توی تور نیمیریزه.
سلومتی سنگای بزرگ رودخونه که هوای سنگریزه ها رو دارن.
سلومتی بچه های جنوب شهر. چرا؟ چون بچه های جنوب شهر چش سیفید نعرن. موسیفیدا رو دارن. موسیفیدا رو، بزرگا رو دارن. ستونا رو دارن.
سلومتی اون باغبونی که زمستونشو بیشتر از بهارش دوس داره.
سلومتی اونایی که میرن تو باغ، گلا رو بو کنن، لَقت نیمیکنن.
سلومتی و نجات همه ی زندونیا. زندونی یای بی ملاقاتی.
سلومتی اونایی که به جرم دیوونگی تو امین آبادن.
سلومتی اون کسایی که زر نعرن، زور نعرن، پول نعرن، پارتی نعرن، کس و کار نعرن.
یخه چرکی ان، پا برهنن، مقوا خوابن، پارک خوابن... شب پیرهنو میشورن، صب تنشون میکنن. ...
میگن عشقس مستیو راستی. ...

هرگز نمیر مادر. امان از بی مادری. رفیق بی کلک مادر. دوست بهتر از دوست، مادر. اول و آخر، مادر. کوه رنج و تحمل مادر... خلاف ارزش اشکای مادرو نعره. آخ مادر کجایی که ببینی بچت آوارس؟

عقاب اوج میگیره میره به عرشِ اعلا و به بالیش می نازه.
سرمایه دار به سرمایش می نازه، به الگانش، به ویلاش، به کاخش می نازه. خوش چهره ها به چهره ی زیباشون می نازن. خوش صداها به صوت داوودیشون می نازن. فوتبالیستا به شوتشون، به هدشون می نازن. کشتی گیرا به فنِ شون؛ بوکسورا به مشتشونو شطرنج بازا به مهره چین دنشون مینازن. اما من به ریفیقای با معرفتم می نازم. ... به سلومتی جمع ... گشت ...

+ آهای آقاها. بیا بیرون دیگه، یه ساعته اون تویی. ریخت.

-ای باباها ... خوب برو یه مبال دیگه.

+ همشون پره. بیا برو تو خونتون داستان بگو خو

-ای باباها ... اونجا که از ترس اون مادرفولادزره جرات نعریم، اینجا که اینجور... اووووومدددم.